

در طول این داستان است که در انتها این موضوع به نوعی نیز مشخص می‌شود!

این دو داستان که خلاصه‌ای از آن‌ها را خواندیم، دو قصه اصلی «مردگان باغ سبز» هستند که بایرامی همزمان برای ما روایت می‌کند. زمان مدام بین این دو دوره تغییر و مخاطب در یک رالی بین این دو داستان حرکت می‌کند. «مردگان باغ سبز» یک داستان بومی است که شخصیت‌ها و وقایع آن (در عین ساختگی بودن) آشنا و قابل تصور هستند. بایرامی یک دوره تاریخی را با همه خوبی و بدی‌هایش پیش روی مخاطب قرار می‌دهد؛ داستان در عین تاریخی بودن سیاسی اجتماعی نیز می‌باشد و ذهن را به قضاوت وای می‌دارد. فرهنگ فولکلور در «مردگان باغ سبز» بسیار به چشم می‌خورد و شعرها و ضرب‌المثل‌های آذری به همراه آداب و رسوم و سنت‌های آن منطقه در جای جای داستان نقش پررنگی دارند. بایرامی «مردگان باغ سبز» را در سال ۱۳۸۹ پس از بازخوانی توسط دوستانش حمید دهقان، رضا امیرخانی و داود غفارزادگان به انتشارات «سوره مهر» سپرد و این کتاب امسال پس از کش و قوس‌های فراوان به پیشخوان کتاب فروشی‌ها رسید و اکنون در چاپ سوم می‌باشد. قطع کتاب رقعی است و ۳۸۶ صفحه دارد و برای خرید آن می‌بایست هفت هزار تومان هزینه کرد.

در صفحه ۵۷ این کتاب می‌خوانیم: «آدم با بعضی چیزها تکلیفش روشن نیست. مثلاً مردی بود قوام نام که آذربایجان را نجات داد. اما دستش آلوده شد به خون. آن هم تا کجا؟ تا بازو. رحمت و لعنت دائمی را برای خودش خرید. هر دو را با هم و هم زمان»

تاریخ معاصر ایران پر است از وقایع جذاب و متنوعی که هر کدام ویژگی‌های خاص خود را دارند. اتفاقات تلخ و شیرینی که هنوز بخشی از خاطرات پدربزرگ و مادربزرگ‌های امروز هستند و نمی‌توان به راحتی از آن‌ها عبور کرد. همچون خودمختاری آذربایجان توسط دموکرات‌ها در سال ۱۳۲۵ و در پی آن تبانی دولت ایران و روسیه که با حضور ارتش در منطقه آذربایجان منجر و به آشوب و درگیری‌های گسترده‌ای کشیده شد. مردم آذربایجان هرگز آن روزها را فراموش نمی‌کنند و خاطرات‌شان را نسل به نسل و سینه به سینه به فرزندان‌شان منتقل می‌کنند. همانگونه که «محمد رضا بایرامی» از مادر خود ماجرای آن سال‌ها را شنیده و ده‌ها سال بعد براساس آن، داستان «مردگان باغ سبز» را به نگارش درآورد.

۱. «بالاش» دوره‌گردی در بازار تبریز است که طبع شعر دارد و هنر در وجودش جاری است. بر اثر آشنایی با «دوزگون» (که شاعری مشهور در تبریز است) خبرنگار یک روزنامه می‌شود و همزمان به رادیو نیز راه پیدا می‌کند. «بالاش» در زمانی که تبریز دست دموکرات‌هاست، حس کنجکاوی و خبرنگاری‌اش او را راهی زنجان و قزوین می‌کند تا از شمار و وضعیت ارتش باخبر شود. در این مسیر اتفاقاتی برای بالاش رخ می‌دهد و از طرف دیگر ارتش نیز تبریز را از چنگ دموکرات‌ها در می‌آورد و...

۲. پانزده سال در تونل زمان حرکت می‌کنیم و همراه پسری تنها می‌شویم که با ناپدری‌اش زندگی می‌کند. ناپدری‌ای که بسیار او را اذیت و شکنجه می‌کند. پسر با دوره‌گردی آشنا و زندگی‌اش دچار تحول می‌شود و بعد از آن ناپدری‌اش را ترک کرده و به تهران می‌گریزد. این که «پدر اصلی این پسر کیست؟» سؤال اساسی

این داستان همان قدر به واقعیت نزدیک است که پلنگ سر کوه به ماه!

